

رضاخان وتلاش برای جلب اعتماد روحانیت

دکتر حجت فلاح توتکار

استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین

قزوین - ایران

محسن پرویش

کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی

دانش آموخته دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین

قزوین - ایران

چکیده

در تاریخ سیاسی ایران روحانیون به سبب نفوذ گسترده‌ای که در بین مردم داشتند، نقش اساسی و برجسته‌ای ایفا کرده‌اند. روحانیون به دلیل وقایعی که پس از مشروطه رخ داد، به تدریج به عدم مداخله در سیاست گرایش یافتند به طوری که در برابر کودتای سوم اسفند سکوت کردند، اما تلاشهای رضاخان و هوادارانش برای ایجاد نظام جمهوری بسیاری از آنها را دوباره به صحنه سیاست کشاند. پس از آن رضاخان تلاشهای زیادی برای جلب حمایت علما از خود نشان داد. وی توانست با ابراز تمایل و علاقه به روحانیت، بخش زیادی از آنان و نیز عموم مردم را طرفدار خود و رضایتمند به عزل قاجار به کندالته مواضع حمایت‌گرایانه علمای عتبات عالیات از جمله حضرات آیات نایینی، سید ابوالحسن اصفهانی از رضاخان و سیاست‌های مذهبی‌گرایانه وی، مسلماً علاوه بر تأثیر بر سایر علمای نجف، در نگرش روحانیان داخل ایران نیز مؤثر بوده است. به هر حال، سیاست حمایتی مذهبی رضاخان و در کنار آن ایجاد امنیت در سراسر ایران باعث شد دولت در طول سال‌های ۱۳۰۵-۱۲۹۹ ش از حمایت‌های وسیع عالمان دینی داخل و خارج از ایران برخوردار شود تا بتواند سلسله پهلوی را تاسیس نماید.

کلید واژه ها: رضاخان، روحانیت، شعائر مذهبی، پهلوی

مقدمه

در هنگام کودتای ۱۲۹۹ شرایط سیاسی و اجتماعی ایران به گونه‌ای بود که در بین علما و ملیون مقاومتی رابوجود نیامد. در این میان رضاخان سردار سپه فرمانده نظامی کودتا در کنار ادعای ایجاد نظم خود را هواخواه مذهب و پشتیبان آن می‌دانست. وی به این وسیله توانست نظر مساعد بسیاری از مردم و روحانیان داخل و خارج را نسبت به خود جلب نماید. پس از شکست مشروطه در رسیدن به اهداف واقعی و شکل‌گیری ناامنی و هرج و مرج، رضاخان با پشتیبانی قدرت‌های خارجی کودتا کرد و در صدد تشکیل حکومت مرکزی برآمد. رضاخان ابتدا تلاش کرد رضایت علما را در کارها جلب کند. در این راستا، رضاخان با بستن مغازه‌های شراب فروشی (عرق فروشی)، تئاتر و سینما، فوتوگراف‌ها (عکاس‌خانه) و کلوپ‌های قمار، بنای دوستی و آشنایی با روحانیان نهاد. برخی از علما به حمایت از وی پرداختند و برخی دیگر در برابر حکومت وی سکوت اختیار کردند. پس از اینکه تلاش‌های رضاخان در بحث جمهوری با کوشش‌های سید حسن مدرس ناکام ماند، لذا با زیرکی تمام با نزدیک شدن به علمای عتبات و ابراز همدردی با آنها بر قضیه شکست جمهوری خواهی سرپوش گذارد. او به تودیع علمای مهاجر چون نائینی و ابوالحسن اصفهانی به قم رفت و علمای مهاجر در کنار شیخ عبدالکریم حائری اعلامیه‌ای در باب پایان یافتن قضیه جمهوری و قدردانی از سردار سپه رئیس الوزراء منتشر کردند. مقاله حاضر با روشی توصیفی و تحلیلی بر پایه منابع کتابخانه‌ای در صدد پاسخ‌گویی به این سوال اساسی است که روابط رضاخان و علما از کودتای سوم اسفند تا استقرار رژیم پهلوی چگونه بود؟ سوال دیگری که ذهن را به خود مشغول می‌سازد این است که علت اینکه علما در برابر قدرت یابی رضاخان مقاومتی نشان ندادند چه بود؟

بر اساس فرضیه‌ی محقق، رضاخان با سیاست‌های جانبدارانه از مذهب و حفظ شعائر مذهبی حمایت علما را به خود جلب کرد. تنها سید حسن مدرس بود که با دغدغه قانون اساسی مشروطیت به مقابله با رضاخان پرداخت.

در جواب فرضیه‌ی سوال دوم به نظرمی‌رسد یکی از عواملی که علما در برابر کودتا مقاومتی نشان ندادند از یکسو فعالیت‌های رضاخان در ایجاد امنیت و دیگر تعهدات رضاخان به علما برای احیای اصل دوم متمم قانون اساسی بود.

حمایت کودتاجیان از شعائر مذهبی

رضاخان که به خوبی از میزان قدرت روحانیون در جامعه و تأثیر آن در کسب قدرت آگاه بود، سیاست همراهی و همگرایی با علما را در پیش گرفت و با استفاده از ابزاری از مذهب و روحانیان، پله‌های قدرت را یکی پس از دیگری طی نمود. چیزی که پیداست این است که علما در مقابل کودتای رضاخان از خود مقاومتی نشان ندادند و مانع مهمی بر سر راه او ایجاد نکردند. علت این امر می‌تواند تا حدی ناشی از سرخوردگی آنها از مشروطه خواهی (الگار، ۱۳۷۵: ص ۲۷۹) و تا حدی تمایل رضاخان به حفظ شعائر مذهبی باشد. او دستور داده بود تا مجالس عزاداری برپا نمایند و مثل سردار سپه طاقه شال به علمهای دسته‌های محلات ببندند، و به این وسیله توانست نظر مساعد بسیاری از مردم و روحانیان داخل و خارج را نسبت به خود جلب نماید. به گفته عبدالله مستوفی این اقدامات محبوبیت زیادی برای سردار سپه ایجاد کرد.

«سردار سپه پس از موفقیت‌های فوق‌الذکر به فکر افتاد که حالا باید توجه مردم را به خود جلب و معتقد به خود نماید و بهترین راه هم اعمال مذهبی، خاصه عزاداری است که عامه طبقات متوجه خواهند گردید.....» (مستوفی، ۱۳۷۱: ج ۳ ص ۴۶۱-۴۶۲) اعظام قدسی نیز در این رابطه می‌نویسد مشاهده این حال در مردم خوش باور خالی از تأثیر نبود و شخص وزیر جنگ از این پس بین عامه مردم یک شخص مذهبی و مخصوصاً پایبند به عزاداری که ایرانیان خیلی به آن علاقه‌مندند معرفی شد. به حدی که «بعضی از وعاظ و روضه خوانها، روی منابر از او تعریف او را دعا می‌کردند». (اعظام قدسی، ۱۳۷۹: ج ۲ ص ۶۹۳) از جمله این وعاظ می‌توان به حاجی اسحاق آیت الله زاده پسر حاجی میرزا حبیب الله رشتی ساکن نجف اشاره کرد که از مداحان رضاخان بوده است. (میرزا صالح، ۱۳۸۷: ص ۳۷۲)

دراولین اطلاعیه‌ای که رضاخان و سید ضیاء صادر کرده بودند حمایت کودتاجیان از شعائر مذهبی به وضوح دیده می‌شود. رضاخان این اطلاعیه را تحت عنوان «حکم می‌کنم» آورده بود: «... ماده سوم. کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون به مخل آسایش و انتظامات واقع شوند فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد.

ماده ششم. در تمام مغازه‌های شراب فروشی و عرق فروشی، تاتر و سینما، فتوگرافها و کلوپ- های قمار باید بسته شود و هر مست دیده شود به محکمه نظامی جلب خواهد شد.» ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۳۹- رضا (اسناد کابینه کودتاسوم اسفند ۱۳۷۴، ۱۲۹۹: ص ۲۸۴)

به هر حال مواد این اطلاعیه نشان می‌داد که کودتاچیان به دنبال این هستند که مشروب فروشها و قمارخانه‌ها را ببندند و در پی ایجاد نظم و آرامش در کشور هستند، و این امر مورد پسند مذهبیبون قرار گرفت.

در این میان سیدحسن مدرس به شدت با کودتا مخالفت می‌کرد. به اعتقاد مدرس جوهر قانون اساسی قرآن بوده است و کودتاچیان با این قانون و جوهر آن به مخالفت برخاسته، علیه مسلمانان قیام کرده‌اند. (مشروح مذاکرات مجلس چهارم، جلسه ۵، ۴ اسد ۱۳۰۰؛ ترکمان، ۱۳۷۴: ص ۵۶). مجموع شرایط سیاسی اجتماعی در ایران و عراق موجب گشت تا علمادر مقابل کودتای رضاخان واکنشی از خود نشان ندهند و همانطور که گفته شد تنها سیدحسن مدرس بود که کودتا را کاملاً مغایر با قانون اساسی ایران و قرآن معرفی کرد.

رضاخان، تبعید علمابه ایران، جمهوری

دوران ریاست‌الوزرای سردار سپه مصادف با تبعید عده‌ای از علمای نجف به ایران و اقامت آنان در قم بود. در واقع بخش اعظمی از موفقیت رضاخان به حوادث عراق و موضع‌گیری علمای ایرانی مقیم عتبات برمی‌گردد. به دنبال کوشش علمای عراق در مبارزات استقلال طلبی این کشور و سیاست دولت انگلستان در حاکم گردانیدن ملک فیصل در عراق که با انعقاد یک قرارداد با وی صورت پذیرفت- اما علمای ایرانی آن را به رسمیت نشناختند و خواستار خروج نیروهای انگلیس از عراق شدند- دولت عراق دوتن از علما (شیخ محمد خالصی زاده و سید محمد صدر) را تبعید کرد. متعاقب آن علمای ایرانی نجف و کربلا به عنوان اعتراض به ایران آمدند.

سردار سپه با برقراری روابط حسنه، توانست اعتماد آنان را جلب و در بحران‌های حساس از اعتبار ایشان بیش‌ترین بهره‌برداری را نماید. او با اعطای حمایت کامل سیاسی به روحانیون تبعیدی و اجازه دادن به آنها برای ورود به ایران نظر علما را به سوی خود جلب کرد. در واقع ایران تنها پایگاه امنی برای علمای تبعیدی می‌توانست باشد. بنابراین علما خواستار ثبات هرچه سریعتر ایران و ایجاد یک حکومت متمرکز بودند تا در صورت لزوم از آنها حمایت کنند. لذا آنان انتظار داشتند که رضاخان این پشتیبانی را به عمل آورد. این عمل موجب شد تا رضاخان با حمایت علمای مهاجر، مخالفت‌های ایجاد شده علیه خویش را مهار کند. به همین خاطر رضاخان تلگرافی به کرمانشاه فرستاد و ابراز احترام خود به علما را عرض کرده بود. در تلگرافی که رضاخان وزیر جنگ

به علما و مراجع تقلید مهاجر فرستاد و ورود ایشان را به کرمانشاه خیرمقدم گفت. وی خطاب به ایشان نوشت «به امیر لشکر غرب هم که این دو روزه وارد و شرفیاب می شود دستور موکد داده شده است که در اطاعت فرمایشات خودداری ننمایند». (راه نجات، س ۸، ش ۲۷۸، تیر ۱۳۰۲، ص ۱).

همزمان با سفر احمدشاه به اروپا، حوادثی رخ داد که تاثیر شگرفی در آینده تحولات ایران گذاشت و آن وقایع چیزی جز جمهوری نبود. (پرتوی مقدم، ۱۳۸۴: ص ۷۴-۷۸) رضاخان که اداره تمام کشور در دست او بود به این فکرافتاد که آخرین پله برای رسیدن به قدرت یعنی حذف کامل خاندان قاجار را با طرح جمهوریت طی کند.

وی برای اجرای این اندیشه به همکاری و کمک رهبران مذهبی حتی شخصیتی غیرسیاسی مانند آیت الله حائری نیاز داشت. هدف سردار سپه از جمهوری خواهی پایان بخشیدن به سلسله قاجار بود. اما اقدامات او و طرفدارانش زمینه سازی تئوریک نشریاتی چون حبل المتین و ایرانشهر برای جمهوریت، با مخالفت مردم، بازاریان، رهبران مذهبی مواجه شد. علت مخالفت آن‌ها، ریشه در مسایل مذهبی داشت، زیرا آن‌ها معتقد بودند که جمهوری با دین مغایرت دارد. از نظر آن‌ها جمهوری مساوی با بی دینی بود. آن‌چه که روحانیان رابه چنین طرز تلقی از جمهوری وامی داشت، ناشی از جریاناتی بود که در کشور همسایه، ترکیه، اتفاق می افتد. (صباحی، ۱۳۷۹: ص ۲۵۱) زیرا در این کشور، اعلام حکومت جمهوری منجر به برقراری حکومت غیر مذهبی و ترویج فرهنگ غربی گردید که این مسأله برای روحانیان قابل قبول نبود علما متوجه شدند که رواج قانون مدنی در ترکیه نتیجه نهایی رشته حوادث و حرکتهایی است که در آن جا رخ داده و با جدایی سلطنت از خلافت آغاز شده بود و حذف سلطنت را به دنبال داشت. اینک شاهد الغای خلافت و جدا شدن دین از دولت بود. همزمان با این مسئله به نقش روحانیان ترک در حیات این کشور خاتمه داده شد. اگرچه روحانیون ترک پیرو اهل سنت بودند با این وجود این موضوع برای روحانیون ایران زنگ خطری به شمار می رفت. بنابراین روحانیان ایران با اطلاع از تلاشهای جمهوری خواهان ترکیه و اقدامات ضد دینی آنها، به محض اطلاع از تلاشهای رضاخان برای استقرار نظام جمهوری در ایران، نه تنها استقبال نکردند بلکه نسبت به آن واکنش نشان دادند.

در این زمان روزنامه «مورنینگ پست» مطلبی را به چاپ رساند که علت نگرانی و مخالفت علما با جمهوری را اینگونه قلمداد می کرد:

«اینکه علما و پیشوایان مذهبی نهضت ضد جمهوری را رهبری می‌کردند، به هیچ وجه ناشی از احساسات شاه پرستی مردم نبود، بلکه آنها سنگ خود را به سینه می‌زنند و منافع خویش را در نظر می‌گیرند، عقیده علما این است که جمهوری نفوذ آن‌ها را از میان خواهد برد و همان معامله‌ای که با مقامات روحانی و موسسات مذهبی ترکیه شده، در ایران نیز تعقیب خواهد شد.» (نوری اسفندیاری، ۱۳۵۵: ص ۹۷)

دور از واقعیت است که علت مخالفت علما با جمهوری خواهی به خاطر از دست دادن منافع و قدرت دنیوی آنها بوده است بلکه استقرار نظام جمهوری ترکیه این تجربه را در اختیار علما قرار داده بود که این اصلاحات ضد مذهبی مانند منع قرائت نماز به زبان عربی، کشف حجاب و... ممکن است با تشکیل جمهوری در ایران نیز پیش بیاید. در نتیجه علما جمهوریت را در تقابل با اسلام می‌دیدند برعکس آن چیزی که روزنامه‌های طرفدار جمهوری می‌گفتند و سعی و تلاش می‌کردند تا این گونه قلمداد نمایند که جمهوری مخالف اسلام نیست و حتی با اسلام اشتراکات زیادی نیز دارد.

مدرس در واقع جدی‌ترین و قوی‌ترین مخالف جمهوری بود و تمام کسانی که با جمهوری مخالفت داشتند، در این امر با او همراه شدند. اما به راستی چرا مدرس با جمهوری مخالفت می‌کرد؟ آیا واقعاً بنا به گفته بعضی از نویسندگان، روحانی کهنه‌اندیش و سنت‌گرای بود که با هر چیز نویی مخالفت می‌کرد؟ (ایوانف، بی تا: ۶۴) یا اینکه رسیدن به شهرت و قدرت از جمله دلایل مدرس با جمهوری رضاخانی بود؟ (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ج ۴ صص ۳۸۴-۳۸۳) مدرس در درجه‌ی اول جمهوری خواهی را بنا برخواست و اراده‌ی ملت ایران نمی‌دانست. وی معتقد بود که جمهوری از سوی انگلستان به ایران تحمیل می‌شد. دومین دلیل مخالفت مدرس این بود که وی نسبت به آینده‌ی جمهوری و رییس جمهور احتمالی بدبین بود. بنابراین می‌توان از سخن بالا این گونه استنباط کرد که مدرس با رژیم جمهوری مخالف نبود، بلکه با عوامل اجرایی آن و اهداف آنان مخالفت داشت.

به هر روی با جدی شدن موضوع و تلاش افرادی همچون سید حسن مدرس و درگیریهایی شدیدی که از ۲۷ اسفند ۱۳۰۲ تا پنجم فروردین ۱۳۰۳ در میدان بهارستان بین مخالفان جمهوری و موافقان آن جریان داشته، تماماً به نفع مخالفان جمهوری - به رهبری خالصی‌زاده - انجام شد، سفر سردار سپه به قم در ششم فروردین ۱۳۰۳ را به همراه داشت. (ایران، شماره ۱۰، ۱۵۶۹، حمل ۱۳۰۳، ص ۲)

رضاخان به منظور تحکیم موقعیت خود، به بهانه تودیع با علمای مهاجر که قصد بازگشت به عتبات را داشتند، به‌مقام مسافرت نمود و در آنجا ضمن ملاقات با سید ابوالحسن اصفهانی، نائینی و حائری، به درخواست آنان مبنی بر توقف جمهوری خواهی پاسخ مثبت داد. رضاخان که در هنگام طرح جمهوری با علما اصلاً مشورت نکرده بود، ناگهان منفعت خود را در این دید که برای خاتمه دادن به این بحران به علما متوسل شود و از آنها برای فروخواباندن این غوغای ساختگی که کشور را با یک بحران مواجه ساخته بود، استمداد بطلبد. (ملائتی توانی، ۱۳۸۱: ص ۳۲۳)

مذاکرات رضاخان با علما در نهایت منجر به صدور اعلامیه‌ای از سوی این علما در مورد الغای اظهارات مذکور در مورد جمهوری خواهی شد. در آن جا از او خواسته شد از جمهوری خواهی که «مرض عمومی است با مقتضیات این مملکت مناسبت ندارد» (مستوفی، ۱۳۷۱: ج ۳ ص ۶۰۱) صرف نظر کند.

سرانجام علما خواستند که به عراق بازگردند. رضاخان هم برای اینکه نظر علما را به خود جلب نماید به سردار رفعت دستور داد تا علما را تا عراق همراهی نماید. نائینی و دیگر علمای مهاجر پس از بازگشت به عتبات که با مساعی و دخالت رضاخان صورت گرفت، به عنوان تشکر از رضاخان تلگراف مبسوطی همراه با تمثال امیرالمومنین (ع) که در خزانه امام محفوظ بوده است به عنوان حرز برای اوارسال نمودند. (چارچی ملت، شماره ۸، ۱۱ جوزا (خرداد) ۱۳۰۳، ص ۱)

این تلگراف و مخصوصاً هدیه مخصوص نائینی می‌توانست تا مدت زمان طولانی وسیله‌ای مناسب برای کسب مشروعیت سیاسی برای رضاخان باشد. چنانکه هنگامیکه که تمثال امام علی (ع) یا شمشیر حضرت ابوالفضل وارد شد روزنامه‌های هواخواه رضاخان به تمجید از علما پرداختند و جشن‌هایی برپا نمودند. (مکی، ۱۳۶۳: ج ۳ صص ۲۴-۳۰) جراید طرفدار رضاخان مقالات زیادی در این مورد نوشتند. به‌عنوان مثال روزنامه ستاره ایران در این باره نوشت:

«نظریه اینکه از طرف علمای مقیم نجف و مراجع تقلید و حجج اسلام اظهار قدردانی از عملیات زیبای سردار سپه به عمل آمده، تمثال مبارک حضرت امیرمؤمنان را عطا داشته‌اند جشنی به افتخار این موضوع از طرف اولیای امور درباغ شاه منعقد و در روز ۱۷ برج جاری سه ساعت بعد از ظهر از عموم مسلمانان و علما و اعیان و رجال مملکت دعوت شده حضور خواهند یافت. حسب الامر آقای رئیس الوزراء برای تهیه مقدمات جشن و کارتهای دعوت و سایر امور مربوطه به آن شروع به عملیات شده است.» (ستاره ایران، س ۹، ش ۲۰۳، ۱۶ جوزا ۱۳۰۳، ص ۱)

روزنامه‌های طرفدار رضاخان که تا قبل از این حادثه به علما و نهاد روحانیت اهانت می‌کردند، ناگهان تغییر ادبیات دادند و رضاخان را بزرگترین سرباز فداکار ایران که از جانب بزرگترین پیشوا و شجاع‌ترین بزرگوار عالم اسلام، بزرگترین پادشاه و بهترین انعام عطا گردیده است لقب دادند. (ستاره ایران، ش ۲۰۴، ۱۷ جوزای ۱۳۰۳، ص ۱) این در حالی است که این خصوصیات کاملاً در تضاد آن چیزی است که دولت آبادی از رضاخان ترسیم کرده بود:

«سردار سپه ذاتاً به روحانیان علاقه‌ای ندارد و روحانی نمایان را می‌شناسد که حقیقتی در وجودشان نیست، ولی به مصلحت با روسای آنها خصوصیت می‌کند... به هر صورت باید دانست نفوذ این طبقه که جای هر نفوذی را گرفته بود در حکومت کودتا کم‌کم دارد به نقطه صفر می‌رسد.» (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ج ۴ ص ۲۸۷)

نامه و هدیه نائینی برای سردار سپه واکنش‌های منفی در بین علما بوجود آورد. به طوری که صدور دست خط و نامه فوق از سوی خالصی‌زاده در تهران مورد انتقاد قرار گرفت. خالصی‌زاده در نطقی در مسجد سلطانی گفت: «دستخط آقای نائینی اجباری بوده و با فشار از ایشان دستخط گرفتند و این تمثال شریف را از دست اجنبی تهیه و فرستاده است.» (جارچی ملت، شماره ۱۲، ۱۴ جوزا ۱۳۰۳، ص ۱)

علیرغم تمامی سخنان فوق، تمثال در روز ۱۷ خرداد به تهران آورده، پس از عبور از خیابان‌های شهر به سردار سپه داده شد و جشنی با حضور سران دولت و ارتش برگزار شد و پس از ورود و نصب تمثال حضرت علوی (ع) به سینه حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء از زاویه مقدسه مراجعت فرموده در جشن باغشاه حضور پیدا می‌کنند. (شفق سرخ، ش ۲۴۱، ۱۶ جوزای ۱۳۰۳، ص ۲)

گزارش این مراسم به مدت یک هفته در محافل سیاسی و مذهبی و مطبوعات تهران جریان داشت در این میان تنها کسی که به مخالفت با این تمثال بازی برخاست خالصی بود. او در مسجد شاه بازی تمثال را خلاف اسلام دانست. (همانجا)

فرستادن تمثال برای رضاخان از سوی علما یک سری مسائلی را نیز بوجود آورد. در روز ۱۶ خرداد در تهران اینگونه شایعه شد که رضاخان بهائی است. رضاخان نیز سریع واکنش نشان داد و با تمثال حضرت علی در میان مردم حاضر شد. رضاخان که قبل از این خود را معتقد به اعمال مذهبی نشان داده بود این بار نیز از این قضیه به نفع خود استفاده کرد. به همین منظور بخشنامه‌ای خطاب به وزرات معارف صادر کرد و از او خواست که در اجرای نمایشنامه‌ها مقررات

شرعی حتماً اجرا شود. روزنامه ایران در تاریخ ۲۸ خرداد این بخشنامه را چاپ کرد که به این شرح است: «باید ناظر شرعیات حدود مسولیت و نظارت قانونی خود را از هر حیث، چه نسبت به مطبوعات و چه نسبت به پیسهای نمایشهائی که داده می‌شود، کاملاً رعایت کرده و از اجازه درج و نشر مسائلی که بر خلاف موازین شرع انور و مصرحات قانون است و همچنین از تصدیق نمایشهائی که مضر به اخلاق اجتماعی و دیانتی است اجتناب و خودداری نماید و از ادای این وظیفه قانونی غفلت نرزد و مراقب باشد که مثل سابق سوء تفاهمهایی که در اطراف بعضی از جراید و پاره‌ای نمایشها تولید شده بود نظایر پیدا نکنند، والا گذشته از اینکه متصدیان و مرتکبین منهیات از طرف دولت مواخذه و تنبیه می‌شوند، مسئولیت غفلت و مسامحه که در این قبیل موارد از طرف ناظر شرعیات ناشی گردد، متوجه آن وزارت جلیله خواهد بود». (ایران، ۲۸ خرداد) ۱۳۰۳، ص ۱

دیدار رضاخان با علمای عتبات

یکی از اقداماتی که رضاخان در آن دوران انجام داد و موجب واکنش‌های مخالف و موافق در مجلس شد سفر او به خوزستان و برخوردش با شیخ خزعل بود. رضاخان در سمت ریاست وزراء و فرمانده کل قوا بدون هیچ گونه مشورتی با مجلس عازم خوزستان شد. سردار سپه برای آنکه از افکار عمومی بتواند استفاده لازم را بنماید بایستی به گونه ای رفتار می‌کرد که آنرا با خود موافق سازد و بهترین وسیله برای محقق شدن این امر هم استفاده از نفوذ علما و روحانیان بود تا از آن طریق در افکار عمومی نفوذ نماید. در مقابل مردم نیز مایل بودند که رضاخان بتواند بر خزعل پیروز شود. سردار سپه از این موقعیت نهایت استفاده را برد و حتی وادار کرده بود که بیانیه ای از طرف علما درباره تکفیر قیام کنندگان منتشر شود که در ذیل آن نام ۱۸ نفر از روحانیان دیده می‌شود. در بخشی از این بیانیه علما آمده است «...کسانیکه موجبات اختلال نظم و امنیت و تیرگی سیاست این مملکت فقیر و پریشان را به هر اسم و رسم مهیا و سلب تسلط و استیلائی کفر می‌شوند و در حقیقت تیشه بر ریشه اسلام زده و دشمن دیانت و مذهب بوده و محارب با صاحب شریعت می‌باشند. در این موقع که دولت ایران مواجه با یک قیام استقلال شکن گردیده و تزیقات دشمنان استقلال ملک و مذهب مغز یک نفر سرحدار بی مغز را دچار اختلال و سرشار از تخیلات جنون آمیز نموده و او را به طرف یک قیام متمرده که موهن استقلال مملکت است سوق میدهند... و کافه برادران دینی خود

خاصه ایلات و عشایر را به نام استقلال دیانت و مملکت برای تقویت دولت و قلع و قمع این ماده فساد دعوت می‌نمائیم». (مکی، ۱۳۶۳: ج ۳ ص ۱۸۱)

به هرحال رضاخان توانست بدون هیچ درگیری سختی شیخ خزعل را وادار به تسلیم نماید. سرکوب غائله خزعل علاوه بر پایتخت موجی از شادی در شهرهای دیگر نیز به راه انداخت و به یمن این پیروزی به جشن و سرور پرداختند. از نکات جالب توجه این مراسم جشن شعارهایی بود که سر می‌دادند و در آن رضاخان را با عنوان ناجی اسلام و اسلامیان خطاب می‌کردند. «نظریه اظهار قدردانی از خدمات و اقدامات شایان تقدیس یگانه قائد و منجی ایران و ایرانیان و محی اسلام و اسلامیان حضرت سردار سپه... پس از فتوحات نظامیان غیور و رفع غائله خوزستان و تسلیم شیخ خزعل و تشرف عتبات عالیات اهالی تربت حیدریه در مقام بروز و ظهور برآمده به جشن و چراغانی مشغول که تا به حال نظیر این احساسات ملی از اهالی دیده نشده. صدای زنده باد منجی اسلام و اسلامیان، پاینده باد نظام و نظامیان ایران است جو هوا را پر کرده». (حبل المتین، س ۳۳، ش ۳، ۷ رجب ۱۳۴۳)

حتی روزنامه نسیم شمال که در ماجرای جمهوری احساسات مذهبی علما و مردم را بر ضد جمهوری خواهی تحریک می‌کرد، در جریان فتح خوزستان به صف مداحان سردار سپه پیوست و به توصیف فتح و ظفر رضاخان اشاره می‌نماید. (نسیم شمال، س ۸، ش ۳۸، پنجشنبه جمادی الثانی ۱۳۴۳)

رضاخان که فرصت را بسیار مناسب برای اجرای نقشه‌های خود می‌دید، بلافاصله بعد از سرکوبی خزعل به عتبات رفت. او هدف از سفرش را چنین وانمود کرد که به شکرانه پیروزیهای پی در پی خود در صحنه‌های داخل کشور به زیارت ائمه اطهار (ع) می‌شتابد و در همان مسافرت بود که به دیدار مراجع نجف (نائینی و اصفهانی) رفت. یکی از علمایی که خود شاهد ورود رضاخان به حرم حضرت امیر بوده است گزارش می‌دهد که دو ساعت قبل از طلوع فجر در حالی که آقایان سید اصفهانی، میرزای نائینی و شیخ جواد جواهری و سید محمدعلی طباطبایی، و شیخ میرزا مهدی، پسر آخوند خراسانی و بعضی دیگر از علما حضور داشتند رضاخان وارد شد (حبل المتین، ش ۲۳، ۲ جمادی الثانی ۱۳۴۳، ص ۱۶). و آنان درباره به سلطنت رسیدن او به مذاکره پرداختند. (حرزالدین، بی تا: ج ۱/۴۹)

رضاخان در این دیدار خود را مطیع علما نشان داد و با خضوع خاصی به زیارت حرم ائمه پرداخت. (مکی، ۱۳۶۳: ج ۴ ص ۳۶)

رضاخان پس از پیروزی بر شیخ خزعل، موقعیت خود را تثبیت کرده بود و برای بدست آوردن زمامداری ایران، پیوسته تلاش و کوشش می کرد. بازگشت پیروزمندانه رضاخان به تهران همراه با تبلیغات وسیعی که به سود او انجام گرفت، زمینه قدرت یافتن وی را به صورت مطلقه فراهم ساخت. رضاخان در سفرنامه خود به این پیروزی اشاره و از گروه اقلیت مجلس انتقادمی - کند. (پهلوی، ۱۳۵۵: ص ۱۲۸)

بازگشت رضاخان از سفر عتبات و برخورد ملایم وی با کسانی که مخالف سرکوب خزعل محسوب می شدند، نشانگر آینده نگری وی برای رسیدن به سلطنت بود. این سیاست عملاً نشان از تجربه او در درگیری با مجلس می داد. اکنون تمام کسانی که روزی ممکن بود در گوشه ای از کشور علیه موجودیت رضاخان قیام کنند سرکوب شده، یا تبعید شده بودند و در پایتخت نیز تمام مخالفان به حاشیه رانده شده بودند.

رضاخان با این کارهایی که انجام می داد خود را به عنوان یک چهره ملی نشان می داد که حامی اسلام و روحانیت بود و این خود دلیلی برای حمایت علما از او است. دولت آبادی در همین باره می نویسد:

«سردار سپه قیافه خود را برای رسیدن به مقصود به اندازه ای نسبت به همه مخصوصاً نسبت به روحانی و روحانی نمایان و اشخاص متنفذ در جامعه تغییر داده با همه مهربانی می کند که انسان تصور می نماید او عوض شده باشد. سردار سپه به خانه روحانیان حتی درجه دوم و سوم آنها می رود و از آنها دیدن می نماید و به آنها پول می دهد... دوستان تجددخواه سردار سپه از او گله می کنند که چرا به روحانی نمایان این درجه پروبال می دهد؟ جواب می دهد: مصلحتی اقتضا کرده است این طور بشود و این یک رفتار موقتی است.» (همان، ۳۶۴)

از این گفته دولت آبادی کاملاً می توان این نکته را برداشت کرد که این اقدامات رضاخان به طور موقتی بوده است و تنها برای رسیدن به خواسته ها و کسب مشروعیت سیاسی از علما و روحانیان حمایت می کرده است.

کمیسیون حرمین شریفین

واقعه‌ی دیگری که موجب همکاری و همدلی روحانیت و رضاخان شد، حمله‌ی فرقه‌ی وهابیه به حجاز و استیلایشان بر بقیع متبرکه بود. دو عالم بزرگ شیعه در نجف، اصفهانی و نایینی طی تلگرافی به امام‌جمعه تهران و سیدمحمد بهبهانی با ذکر آغاز تخریب بقیع نوشتند: «اگر از دولت‌علیه و حکومت اسلامی‌ه علاج عاجل نشود، علی‌السلام السلام...» این خبر پس از انقضای قاجاریه و قبل از رسمیت یافتن سلطنت رضاخان به ایران رسید. در طول ماه‌های خرداد تا آذر ۱۳۰۴، جلسات مذهبی متعددی برای تصمیم‌گیری در مورد اقدام مناسب برگزار شد. در ۲۴ آذر، رضاخان سوگند سلطنت را ادا کرد و ۵ روز بعد، کابینه‌ی فروغی معرفی شد. در فاصله‌ی رسیدن خبر فاجعه مدینه و معرفی کابینه‌ی فروغی و بنابه دستور مستوفی، کلبه‌ی نمایندگی‌های ایران اخبار مربوطه را جمع‌آوری و برای مرکز ارسال می‌کردند. فعال‌ترین نمایندگی در این مورد سفارت ایران در مصر بود. غفارخان، سفیر ایران مرتباً گزارش‌های مفصل و دقیقی از آخرین تحولات را برای وزارت خارجه ارسال می‌کرد. در ۱۱ دی ۱۳۰۴، تیمورتاش مجموعه‌ی مکاتبات پرونده‌ی فاجعه‌ی مدینه را برای رئیس‌الوزرا فرستاد. رضاخان در دستوری به رئیس‌الوزرا تأکید کرد: هیئت محترم دولت با دو سه نفر از آقایان حجج اسلام، مثل حضرات آقایان بهبهانی و خویی امام‌جمعه - و یکی دو نفر دیگر را که آقای بهبهانی صلاح بدانند، در بابت اوضاع حجاز و اقدامات دولت تبادل نظر نمایند.

عده‌ای از مردم قفقاز نیز با ارسال عریضه‌ای از تفلیس برای نمایندگان مجلس شورای ملی از ایشان خواستند که با توجه به «جسارت و بی‌ادبی‌هایی که طایفه ضاله وهابی‌ها و رئیس مردود و ملعون آنها ابن‌سعود نسبت به اماکن متبرکه و مراقد مقدسه نموده است». (بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۴ ش، کارتن ۳۰، دوسیه ۱/۱). از رئیس «دولت اسلامی ایران» بخواهند که «پیشقدم شده با سایر دول اسلامی هم که البته وظیفه خود را خوب می‌دانند، کمک فرموده این منبع فساد و دشمن حق و انصاف را ریشه کن و خاک پاک را از لوث وجودشان تطهیر فرمایند». (همانجا)

خبر این مبارز در عالم اسلام و مخصوصاً عالم تشیع صدای عجیبی کرد. سردار سپه با علما و مردم ایران ابراز همدردی کرد. به طوری که مدرس در جلسه ۱۹۲ مجلس پنجم در این رابطه گفته بود: «بنده صبح خدمت آقای رئیس‌الوزراء بودم این مسئله را که در روزنامه‌ها دیده بودم خیلی بدو که بنده خدمتشان رسیدم اهمیت دادند فرمودند که بفوریت درصدد تحقیق بر می‌آیم که بینم واقعیت آن چیست و البته باید خیلی اهمیت داده شود البته حالا که درصدد تحقیق بر می‌آید و

حقیقت بهترکشف می شود برداشت محض اطلاع آقایان عرض شد». (مشروح مذاکرات مجلس پنجم، جلسه ۱۹۲، پنجم شهریور ۱۳۰۴/هفتم صفر ۱۳۴۴، ص ۱).

رضاخان در تلگرافاتی به علما این ابراز احساسات خود را نشان داد. مثلاً در ۱۱ شهریور ۱۳۰۴ تلگرافی به یکی از علمای رشت بنام سید عبدالوهاب زد که در آن آمده است:

«عموم حکام ایالات و ولایات و مامورین دولتی به موجب اخبار تلگرافی، از طرف طایفه وهابیه اسائه یا اسامه ادب به مدینه منوره شده و مسجد اعظم اسلامی را هدف تیر و توپ قرار داده اند. دولت از استماع این فاجعه عظیمه بی نهایت مشوش و مشغول تحقیق و تهیه اقدامات موثره می باشد عجلتاً با توافق نظر آقایان حجج اسلام مرکز تصمیم شده است که برای ابراز احساسات و عمل به سوگواری و تعزیه داری یک روز در تمام مملکت تعطیل عمومی شود. لهدا مقرر می دارم عموم حکام و مامورین دولتی در قلمرو ماموریت خود با اطلاع آقایان علمای اعلام هر نقطه به تمام ادارات دولتی و عموم مردم این تصمیم را ابلاغ و روز شنبه شانزدهم صفر را روز تعطیل و عزاداری اعلام نمایند» (مکی، ۱۳۶۳: ج ۳ ص ۳۶۵-۳۶۶؛ ملک الشعراء بهار، ۱۳۷۱: ج ۲ صص ۲۲۳-۲۲۴)

بر اثر تصمیم فوق روز شنبه شانزدهم صفر تعطیل عمومی شد، از طرف دستجات مختلفه تهران مراسم سوگواری و عزاداری به عمل آمد و بر طبق دعوتی که به عمل آمده بود، در همان روز علما در مسجد سلطانی اجتماع نمودند و دستجات عزادار با حال سوگواری از کلیه نقاط تهران به طرف مسجد سلطانی عزیمت کردند. (مکی، ۱۳۶۳: ج ۳ ص ۳۶۶)

علاوه بر این در همان جلسه ۱۹۲ نامه ای از رضاخان به مجلس قرائت شد که در آن بر لزوم تشکیل یک کمیسیون از طرف مجلس برای رسیدگی به قضیه اهانت به اماکن مقدسه تاکید شده بود.

رضاخان در قضیه بمباران مدینه اقداماتی انجام داد که در جلب نظر علما موثر افتاد. این قضیه به خوبی نشان می دهد که رضاخان برای مبارزه با احمدشاه و بدست آوردن حکومت، سخت به دنبال حمایت علما بود. پیروزیهای پی در پی رضاخان از یکسو و جلب نظر و اعتماد علمای اعلام از سوی دیگر مسیر رضاخان را برای دستیابی رضاخان به قدرت هموار می کرد. روزنامه حبل المتین در تاریخ رجب ۱۳۴۴ نیز به دیدار علما و رضاخان اشاره می کند و از مشکلات احمد شاه برای بازگشت به ایران صحبت می کند. در کنار رضاخان که اقداماتی برای نیامدن شاه به ایران صورت می داد، احمدشاه نیز دست به کار شده بود و با ارسال تلگرافهایی به علمای نجف و ایران، عزم خود را مبنی

بر حرکت به سمت ایران اعلام داشت. در همین ارتباط شاه، تلگرافی به رضاخان بدین شرح صادر می‌کند: «جناب اشرف رئیس الوزراء - به عون الله تعالی، دوم ماه اکتبر با کشتی موسوم به فلورا از مارسی از راه بمبئی به طرف ایران حرکت می‌کنیم. از مراجعت به وطن عزیز نهایت مسرت حاصل و خوشوقتیم که آن جناب اشرف را به زودی ملاقات خواهم نمود». (مکی، ۱۳۶۳: ج ۳ ص ۳۷۰)

رضاخان اگرچه به ظاهر در پاسخ تلگراف احمدشاه، خواستار ورود او به ایران بود، اما در واقع تلاشهای وسیعی برای پشیمان کردن شاه در بازگشت به ایران انجام می‌داد. در همین زمان تلگرافهای زیادی از شهرهای مختلف می‌رسید مبنی بر اینکه آنها خواستار برکناری سلسله قاجار هستند.

رضاخان توانسته بود بسیاری از علما را با اجرای نقشه خلع قاجاریه با خود همراه سازد این علما که می‌توان گفت اکثریت بودند، با تحول سلطنت از قاجار به پهلوی موافق بودند. این گروه، برخی از علمای بزرگ ایرانی مقیم عراق و جمعی از علمای داخل کشور بودند. از آنجا که مرکز ثقل رهبری نهاد مذهبی در آن روز، خارج از ایران بود و این امر عامل مهمی در استقلال بخشی به روحانیان نجف و کربلا و سامرا در عصر قاجار به شمار می‌رفت (حمایت آنان نقش مؤثری در تحولات ایران داشت. اصولاً روحانیان ایرانی مقیم عتبات، با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی که در آن قرار داشتند به وقایع ایران با نگاه دیگری می‌نگریستند. آنان از یک سو در یک حاکمیت سنی قرار گرفته بودند و از سوی دیگر در مبارزات استقلال طلبی مردم عراق (۱۹۲۰ م / ۱۳۳۹ ق) به همراه علمای عراق بر ضد دولت انگلیس بودند و از جهتی دیگر در معرض حمله‌ی وهابی‌های حجاز قرار داشتند.

خطر حمله‌ی وهابیان به مراکز تشیع در این زمان به جایی رسید که در ایران نیز بازارها را تعطیل کردند. بنابراین با توجه به تهدیدهایی که علما در عراق در معرض آن قرار داشتند، آنها خواستار یک سلطان مقتدر بودند تا از کیان تشیع حمایت نمایند. بر این اساس سلطان ضعیفی همچون احمدشاه نمی‌توانست خواسته‌های آنان را برآورده سازد. اما رضاخان ویژگی‌های یک سلطان مقتدر شیعی را در خود داشت. به ویژه اینکه سیاست ماکیاولی او جهت بهره‌گیری از مذهب که هنوز برملا نشده بود و خوشبینی علمای داخل کشور جز مدرس و شماری معدود در موضع‌گیری مثبت علمای عتبات در آستانه‌ی تغییر رژیم، مؤثر بود. بنابراین آنها نه تنها مخالفتی نکردند بلکه به حمایت از رضاخان برخاستند.

جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴

به دنبال جلسه ۹ آبان رضاخان به منظور جلب محافل روحانی به طرف خود با اعلامیه‌ای خطاب به مردم اصول سیاست آینده خود را بر دو محور اصلی اعلام کرده بود:

۱- اجرای عملی احکام شرع مبین؛

۲- فراهم ساختن رفاه حال عموم.

همچنین او بستن دکاکین مشروب فروشی‌ها و قمارخانه‌ها، ایجاد امنیت و مجازات مجرمین را وعده داده بود. (حبل المتین، س ۳۳، ش ۳۹، چهاردهم جمادی الاول ۱۳۴۴، ص ۱۶) از این اطلاعیه مشخص می‌شود که رضاخان بانسان‌داند تمایلات خود مبنی بر احترام به شعائر اسلامی و قوانین اسلام، در صدد جلب اعتماد علما و روحانیون بوده است. احترام به جامعه روحانیت در این مرحله هم دستور کار رضاخان قرار گرفته بود، و ظاهراً به جز یک مورد که یکی از روحانیان تهران به نام سید اسدالله خرقانی به رضاخان اعتراض و با عصا به او حمله کرد و در اثر این اقدام چند ماه به رشت تبعید شد (مکی، ۱۳۶۳: ج ۴ ص ۳۷) رویارویی دیگری با روحانیت پیش نیامد.

با این وجود رضاخان از هیچ تلاشی برای جلب نظر و حمایت علما از تغییرات مهمی که در آینده قرار بود رخ دهد، فروگذار نکرد. به طوری که تنها چند روز قبل از جلسه تغییر سلطنت، رضاخان در منزل حاج اسماعیل عراقی، واقع در خیابان پامنار، جلسه مهمی را تشکیل داد. از جمله علمای دیگری که در این جلسه حاضر بودند می‌توان از حاج آقا جمال الدین، میرسید محمد بهبهانی، حاج شیخ محمدحسین یزدی، حاج شیخ اسحاق رشتی و حاج سید ابوالقاسم کاشانی نام برد. (بهبودی، ۱۳۷۲: ص ۲۴۷)

رضاخان که به نقش مدرس در رخدادهای سیاسی کاملاً واقف بود، تصمیم گرفت جلسات اختصاصی با او برگزار نماید. بهبودی در این باره می‌نویسد:

«مدتی است سیدحسن مدرس هفته‌ای دو یا سه مرتبه، صبح خیلی زود قبل از آفتاب بوسیله بنده شرفیاب می‌شود. خانه ایشان در کوچه محمود وزیر، بین سرچشمه و سه راه امین حضور است. پس از ملاقات در کالسکه، ایشان را تا خانه همراهی می‌کنم. اکنون مدرس نقش اقلیت را بازی می‌کند. بنده محرمانه رابط بین حضرت اشرف و ایشان هستم. اغلب شبها بعد از ساعت ۱۲ پیغام می‌برم و صبح زود جواب رابه عرض حضرت اشرف می‌رسانم وبعلاوه واسطه بیشتر آقایان روحانی و علما ووعاظ، مثل حاج میرزا عبدالله واعظ نیز بنده می‌باشم.» (بهبودی، ۱۳۷۲: ص ۲۴۷)

اگر چه بهبودی به محتوا و مضمون این جلسات اشاره‌ای نمی‌کند اما از آن جا که این ملاقاتها در آستانه تصمیم مجلس برای تغییر سلطنت صورت می‌گرفت می‌توان حدس زد که در مورد تغییرات سیاسی آینده کشور بوده است.

به دنبال واگذاری حکومت موقتی به رضاخان تا برگزاری مجلس موسسان تلگرافهای زیادی برای عرض تبریک خطاب به رضاخان فرستاده شد. تعدادی از این تلگرافها نیز از سوی علمای سراسر کشور بود که اظهار خوشبینی به فرد رضاخان داشتند. (امیرطهماسب، ۱۳۵۷: ص ۳۰۲-۳۰۳)

عالمان دینی خراسان نیز نظر موافق و مساعدی به رضا پهلوی داشته‌اند. آیت‌الله شیخ مرتضی آشتیانی از علمای سرشناس تهران که مقیم مشهد بود، در تلگرافی به رضاخان از وی به سبب جلوگیری کردن از قضیه جمهوری تشکر کرده بود. (همان، ص ۳۲۸-۳۲۹)

محمدعلی دزفولی نیز عرضی تبریک را مستقیماً برای رضاخان فرستاد. او در این تلگراف به این نکته که هیچ گاه زمامداران ایران، ایرانی‌نژاد نبودند مگر چهارنفر که دوتن پیش از اسلام بودند (داریوش و اردشیر بابکان) و دوفریب‌داز اسلام (عمادالدوله و رضاخان پهلوی). تلگرافهای دیگری از علما و روحانیان سایر نقاط کشور مانند سیستان، ملایر، سمنان، گلپایگان، تویسرکان، بارفروش (بابل)، شرفخانه، اردبیل، قزوین، دزفول و بروجرد ارسال شد که در آنها از انقراض قاجاریه ابراز خشنودی گردیده و به رضاخان تبریک گفته شد. (همان، ص ۳۲۶-۳۲۹).

رضاخان پهلوی که از نفوذ روحانیت در جامعه مطلع بود بلافاصله پس از تصویب طرح سرنگونی دودمان قاجار، تبلیغات سازمان یافته به حمایت از قوانین و احکام اسلامی را آغاز کرد. هدف او بدست آوردن پایگاه اجتماعی از طریق جلب حمایت روحانیت بود. او یک روز پس از تصویب طرح انقراض قاجاریه اعلامیه‌ای انتشار داد و در آن خاطر نشان ساخت:

«... قوانین اسلام به منظور بهروزی مردم اجرا خواهد گردید، معنویت مسلمانی کاملاً حفظ خواهد شد، فروش نوشابه‌های الکلی ممنوع خواهد گردید، بهای گندم و نان کاهش خواهد یافت.

رضاشاه در روز ۲۵ آذر ۱۳۰۴ به منظور ادای سوگند در مجلس حضور یافت و در خطابه‌اش ضمن تشکر از احساسات ملت ایران، از خداوند برای نیل به مقاصد بی‌آلایش خود طلب توفیق کرد و سپس مراسم تحلیف رابه جای آورد. قسم نامه از این قرار بود:

«من خداوند قادر متعال را گواه گرفته، ... که در تمام اعمال و افعال خداوند غزاشانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم، و از خداوند مستعان در

خدمت به ترقی ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد می‌کنم». (لورین، ۱۳۶۳: ص ۱۶۵).

در این زمان علما نظری مثبت به رضاخان داشتند چرا که سلطنت فردی مقتدر چون او را ضامن استقلال ایران و جلوگیری از تجزیه‌طلبی کشور تلقی می‌کردند. لذا مدت‌ها قبل از جلسه مجلس برای تغییر سلطنت تلگرافها و نامه‌هایی در حمایت از رضاخان، از سراسر نقاط کشور به پایتخت می‌رسید که در میان آنها تلگرافهایی از روحانیان شهرهای مختلف نیز وجود داشت. (امیرطهماسب، ۱۳۵۷: صص ۷۲-۷۴)

رضاخان با این اقدامات موفق شد اعتماد علما را به خود جلب نماید. او به روحانیان قبولاند که نیت خیر اسلامی دارد، لذا به دلیل همین امر بود که برخی از علما به او نزدیک شدند. در واقع این اقدامات رضاخان در کنار تلاشهایی که برای بازگرداندن نظم و امنیت انجام می‌داد نظر مساعد زیادی از مردم و روحانیان را به خود جلب نمود، چراکه او نیازمند حمایت روحانیان برای هدف اصلی خود بود. در خاطرات سلیمان بهبودی آمده است که میهمانان و میزبانان رضاخان صرفاً سیاستمداران مهمی از قبیل سید محمد تدین و ضیاء‌الواعظین (بعدها سید ابراهیم ضیاء) و سید یعقوب شیرازی (بعدها انوار) نبودند که آشکارا از رضاخان هواداری می‌کردند بلکه علمای پرنفوذی هم در میان آنها بودند که عبارت بودند از: امام جمعه خویی، حاج آقا جمال اصفهانی، سید محمد بهبهانی، سید ابوالقاسم کاشانی، حاج سید نصرالله خوی (تقوی)، آیت‌الله زاده خراسانی (مشهور به آقازاده) و آیت‌الله شیرازی، تحسین، حمایت و نظر مثبت یا حداقل رضا و تسلیم آنان طبعاً بی‌دلیل نبوده است. (بهبودی، ۱۳۷۲: ص ۲۴۷)

تاجگذاری رضاشاه

آخرین برنامه‌ای که می‌بایستی انجام می‌شد و علما در آن شرکت می‌کردند جشن تاجگذاری بود که در ۵ اردیبهشت ۱۳۰۵ در تهران رسماً برگزار شد. تا قبل از تاجگذاری هنوز رابطه با علما و روحانیان برقرار بود. تیمورتاش در فروردین ۱۳۰۵ از تعدادی از علما برای ملاقات با رضاشاه دعوت کرد. (اسناد و مکاتبات تیمورتاش، ۱۳۸۳: ص ۵).

رضاشاه در روز تاجگذاری بار دیگر اعلام کرده بود که توجه مخصوص او معطوف حفظ اصول دیانت و تشییع مبانی آن بوده، بعدها نیز خواهد بود. (مکی، ۱۳۶۳: ج ۴ صص ۱۵-۱۴). در این

روز خطبه سلطنت توسط امام جمعه تهران خوانده شد. او با قرائت آیه ۲۶ سوره «ص» موضوع عدالت پادشاهان را مورد تأکید قرارداد و از سوی جامعه روحانیت ضمن عرض تبریک، از رضاشاه استدعا نمود که بیش از پیش در حفظ اساس دیانت و مقام روحانیت توجه مخصوص نماید که موجب تشکر عموم ایرانیان و بقای سلطنت آن دودمان خواهد بود. (امیرطهماسب، ۱۳۵۷: ص ۷۰۵)

پس از تاجگذاری تلگرافی های زیادی از نجف به تهران مخابره شد. در این تلگرافها که امضای ضیاءالدین عراقی، محسن علاء المحدثین، مهدی خراسانی و... را در پایان داشت چنین مضامینی به چشم می خورد: «حضور مبارک اعلیحضرت پهلوی شاهنشاه ایران، خلدالله ملکه و سلطانه، تبریک سلطنت تقدیم، امیداست به ظهور ولی عصر متصل شود». (مکی، ۱۳۶۳: ج ۴ ص ۱۸)

پس از جلوس رضاشاه بر تخت سلطنت، ابوالحسن اصفهانی و تنی چند دیگر از علمای ساکن نجف که در حرم امام علی (ع) با سردار سپه ملاقات نموده بودند، با ارسال تلگراف و نامه جلوس وی بر تخت سلطنت را تبریک گفتند. میرزا جواد جواهری در تلگراف خود نوشت: «حضور مبارک اعلیحضرت پهلوی شاهنشاه ایران، خلدالله ملکه و سلطانه، تبریک سلطنت تقدیم، امیداست به ظهور ولی عصر متصل شود». آقا محسن علاء المحدثین نیز «تبریکات صادقانه، دعوات صمیمانه» خود را تقدیم نمود. (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۱۳۷۹: ص ۹۹).

رضاشاه که توانسته بود با ابراز علاقه مندی به اسلام و روحانیت بخش زیادی از علما را به طرفداری از خود ترغیب کند در این قضیه نیز این رویه را ادامه داد و خود را مدافع اقدام جدی در این باره نشان داد. به این ترتیب خود را همچنان حامی دین معرفی کرد. این سیاست رضاشاه در بعد از سلطنت تغییر پیدا کرد و رابطه میان علما و رضاشاه تیره تر شد. بعد از این رضاشاه نه تنها به خواسته های روحانیان اعتنا نیکرد بلکه به تعبیر مخبرالسلطنه هدایت «عدلیه آلت تدارک پرونده جنایت» شد. وی همچنین می افزاید که «از سال هفتم و هشتم سلطنت پهلوی، امیدها به یاس مبدل شد. نظم کلی در امور، دایر شدن کارخانه... پایه عدالت متزلزل شد و تمام محسنات به این عیب نمی ارزد». (مخبرالسلطنه هدایت، ۱۳۴۴: ص ۴۰۳)

نتیجه

شرایط سیاسی و اجتماعی ایران قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به گونه ای بود که مقاومتی در بین ملیون و علما در برابر کودتا شکل نگرفت بلکه به دلیل سیاستهای مذهبی رضاخان و تمایل به حفظ شعائر اسلامی توانست نظر مساعد آنها را به خود جلب نماید. حوادث سیاسی عراق

ومهاجرت و تبعید علما و روحانیان از عتبات به ایران وظهور ونفوذ کمونیسیم در مرزهای شمالی کشور از یکسو وامنیت نسبی که رضاخان با سرکوبی عشایرو ایالات ایجاد کرده بود، موجب شد تا بسیاری به رضاخان امیدوار شوند. آشفتگی و هرج و مرجی که در جامعه وجود داشت، زمینه‌ی پذیرش حاکمیت واحد مقتدری را ایجاد کرده بود. با پدید آمدن چنین وضعیتی، روحانیان از به قدرت رسیدن رضاخان حمایت کردند و این موضوع تا حد زیادی ناشی از سرخوردگی آن‌ها از تحولات پس از مشروطیت و تاحدی تأثیر شرکت مداوم و آشکار رضاخان در مراسم مذهبی قبل از تحکیم موقعیت او بود تنها حسن مدرس بود که به طور جدی با کودتای رضاخان مخالفت نمود. و کودتا را خلاف قانون اساسی دانست. از وقوع کودتای سوم اسفند تا به قدرت رسیدن رضاخان قریب به پنج سال طول کشید. در خلال این مدت علما فقط در یک مقطع به مقابله با سیاست رضاخان برخاستند و آن مخالفت با مسئله جمهوری بود. در واقع بیشترین درگیری میان روحانیت با رضاخان، در غائله جمهوری خواهی رخ داد.

منابع و مراجع

- ۱- الگار، حامد. (۱۳۷۵). «نیروهای مذهبی در قرن بیستم»، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران، طرح نو.
- ۲- اعظام قدسی، حسن. (۱۳۷۹). خاطرات من یا تاریخ صدساله ایران، ج ۲، تهران: کارنگ.
- ۳- امیرطهماسب، عبدالله. (۱۳۵۷). تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه کبیر، تهران، دانشگاه تهران.
- ۴- ایوانف، م. س. (بی‌تا). تاریخ نوین ایران، ترجمه‌ی هوشنگ تیزابی، تهران، اسلوج.
- ۵- بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۴ ش، کارتن ۳۰، دوسیه ۱/۱.
- ۶- بهبودی، سلیمان. (۱۳۷۲). خاطرات دوران رضاشاه، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران، طرح نو.
- ۷- پرتوی مقدم، عباس. (۱۳۸۴). تاملی در جمهوری رضاخانی با اتکا به اسناد تاریخی، مطالعات تاریخی، ش ۶.
- ۸- پهلوی، رضاشاه. (۱۳۵۵). سفرنامه خوزستان، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگی-سیاسی دوران پهلوی.
- ۹- ترکمان، محمد. (۱۳۷۴). آراء، اندیشه‌ها و فلسفه سیاسی مدرس، تهران: نشر هزاران.

- ۱۰- حرزالدین، شیخ محمدحسن. (بی‌تا). معارف الرجال، ج ۱، قم، منشورات مکتبه آیت الله مرعشی.
- ۱۱- دولت آبادی، یحیی. (۱۳۷۱). حیات یحیی، ج ۴، چ ششم، تهران.
- ۱۲- صباحی، هوشنگ. (۱۳۷۹). سیاست انگلیس و پادشاهی رضا خان، ترجمه‌ی پروانه ستاری، تهران: انتشارات گفتار.
- ۱۳- عبدی، عیسی. (۱۳۸۳). اسناد و مکاتبات تیمورتاش، تهران، مرکز اسناد ریاست جمهوری.
- ۱۴- لورین، سرپرسی. (۱۳۶۳). شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات فلسفه.
- ۱۵- مخبرالسلطنه هدایت، مهدی قلی خان. (۱۳۴۴). خاطرات و خطرات، چ دوم، تهران، انتشارات زوار.
- ۱۶- مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست. (۱۳۷۹). به کوشش محمد حسین منظور الاجداد، تهران، شیرازه.
- ۱۷- مرسلوند، حسن. (۱۳۷۴). اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ۱۸- مستوفی، عبدالله. (۱۳۷۱). شرح زندگانی من، ج ۳ و ۴، تهران: انتشارات زوار.
- ۱۹- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی. (۱۳۳۰). دوره چهارم، تهران، انتشارات اداره روزنامه رسمی کشور
- ۲۰- مکی، حسین. (۱۳۶۳). تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳ و ۴، تهران: نشر ناشر.
- ۲۱- ملائی توانی. (۱۳۸۱). علیرضا، مشروطه و جمهوری، تهران، نشر گستر.
- ۲۲- ملک الشعرا، بهار، محمد تقی. (۱۳۷۱). تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۱ و ۲، تهران: امیرکبیر.
- ۲۳- میرزا صالح، غلامحسین. (۱۳۸۷). فروپاشی قاجار و برآمدن پهلوی، تهران: نگاه معاصر.
- ۲۴- نوری اسفندیاری، فتح الله. (۱۳۵۵). رستاخیز ایران، تهران، ابن سینا.

روزنامه‌ها

- ۱- ایران، شماره ۱۵۶۹، ۱۰ حمل ۱۳۰۳، ص ۲.
- ۲- چارچی ملت، شماره ۸، ۱۱ جوزا (خرداد) ۱۳۰۳، ص ۱.
- ۳- حبل المتین، ش ۲۳، ۲ جمادی الثانی ۱۳۴۳، ص ۱۶.
- ۴- -----، س ۳۳، ش ۳، ۷ رجب ۱۳۴۳، ص ۲۳.
- ۵- راه نجات، س ۸، ش ۲۷، ۸ تیر ۱۳۰۲، ص ۱.
- ۶- ستاره ایران، س ۹، ش ۱۶، ۲۰ جوزا ۱۳۰۳، ص ۱.

- ۷- نسیم شمال، س ۸، ش ۳۸، پنجشنبه جمادی الثانی ۱۳۴۳، ص ۱.
- ۸- شفق سرخ، ش ۱۶، ۲۴۱، جوزای ۱۳۰۳، ص ۲.